

گزیده‌ای از رمان

بوی خوش عشق

گی‌یرمو آریاگا
ترجمه عباس پژمان

By ten o'clock in the morning, they were already installed in Ramón's shop. Sitting on metal chairs painted in the colors and logo of Pepsi Cola, Torcuato Garduno, Pascual Ortega and Macedonio Macedo were drinking beer, avid for news of how things were going, for every detail of how Ramón intended to eliminate his enemy. After the usual round of nonsense, Pascual decided to ask Ramón straight out: "Have you decided how you're going to kill him?"

"No", answered Ramón.

Torcuato got up from his chair and stood next to him. "Well, think about it," he said, "because you're not going to get the Gypsy just like that."

It would be a few weeks before the Gypsy came back to Loma Grande, if he came back at all. It was his habit to show up in the village on the first Friday of each month. There was plenty of time to plan the killing, as Macedonio pointed

تورکوآتو گاردونیو بود و پاسکوآل اورنگا و ماسیدونیو ماسیدو، که قبل از ده صبح در مغازه رامون جمع شده بودند، و درحالی‌که در صندلی‌هایی نشسته بودند که رنگ پیسی‌کولا داشت و علامت آن رویشان خورده بود، آبجو می‌نوشیدند و با ولع می‌خواستند ببینند که قضیه چه شده است، و جزء جزء بشنوند که رامون چه طور می‌خواهد دشمنش را از بین ببرد. بعد از این که یک مجلس چرت‌وپرت‌های عادی‌شان را گفتند، پاسکوآل دل به دریا زد و صاف و پوست‌کنده از رامون پرسید: "فکرش را کرده‌ای که چه طور می‌خواهی این بابا را بکشی؟"

رامون در جوابش گفت، "نه."

تورکوآتو از صندلی‌اش بلند شد و کنار او ایستاد. گفت، "پس درباره‌اش فکر کن. همین جوری که نمی‌شود به آدمی مثل کولی حمله کرد."

ماسیدونیو گفت که سه هفته طول می‌کشد تا کولی به لوماگرانده برگردد؛ تازه اگر برگردد. معمولاً در جمعه اول هر ماه در دهکده پیدایش می‌شود. بنابراین برای کشیدن نقشه قتلش وقت زیاد است.

out.

"What if he shows up right now?" asked Torcuato. "Are we going to let him find out and get away alive and well? No sir, this has to be decided right now. Ramón has to be ready for whenever the son of a bitch comes back."

They agreed and, among the four of them, planned countless ways to carry out the murder, discarding them one after the other. To bushwhack him in the guillies was difficult, not only because the Gypsy was always on the look-out, but because to carry it out they would need a shotgun, and only two people in Loma Grande owned one: Omar Carrillo, who had a flintlock which sometimes fired and sometimes didn't, a risky weapon for this kind of business; and Ranulfo Quirarte — Old Friendly — who wouldn't lend anyone his 16-gauge single shot. To attack the man with a machete was no good either: since they had carved up his back, the Gypsy never let anyone armed with a machete get within three meters of him.

After discarding a number of alternatives, the four decided the best way for Ramón to kill him was with a pistol a small weapon that could be easily handled. However there was one matter that would have to be solved: the army had recently carried out a surprise and very effective campaign against handguns throughout the area.

تورکوآتو پرسید، اگر همین الان پیدایش شد چی؟ می‌خواهید بگذارید بفهمد و در برود؟ و هیچ چیزش هم نبود؟ نه، آقا، همین الان تصمیم می‌گیریم که چه می‌خواهیم بکنیم. برای هر موقع که آن مادر به خطا می‌آید، رامون باید آماده باشد."

حرف تورکوآتو را قبول کردند، و چهارتایی نقشه‌های زیادی را برای اجرای قتل پیشنهاد کردند و یک‌یک رد کردند. کمین کردن و در دره‌ها به کولی حمله کردن خیلی سخت بود. نه تنها او همیشه مواظب خودش بود، بلکه برای این کار به تفنگ هم احتیاج بود، و فقط دو نفر در لوماگرانده بودند که تفنگ داشتند: یکی عُمَر کارتیو بود که یک تفنگ چخماقی داشت، و آن هم گاهی شلیک می‌کرد و گاهی نمی‌کرد، و برای همچون کاری اسلحه خطرناکی بود؛ دیگری رانولفو کوئیرارته یا دوست صمیمی بود که او هم آن تک‌تیر کالیبر شانزده‌اش را دست هیچ‌کس نمی‌داد. استفاده از قمه هم اصلاً مناسب نبود. پشت کولی پر از شیارهایی بود که از زخم قمه باقی مانده بود، بنابراین اجازه نمی‌داد که کسی قمه دستش بود تا سه متری او برسد. بعد از این که چند راه دیگر هم مناسب تشخیص داده نشد، هر چهار نفر به این نتیجه رسیدند که بهترین راه این است که رامون کولی را با تپانچه بکشند. استفاده از تپانچه راحت‌تر هم بود. باین حال، یک مشکل حل نشده باقی می‌ماند. اخیراً ارتش در اقدام غافلگیرانه و موفق، تمام اسلحه‌های

Only a lucky few had been able to hide theirs and escape confiscation. Among the latter, the only one who was trustworthy was Juan Prieto, Ramón's best friend. All that remained was to find out if he had ammunition and, most important, if he would lend the weapon.

کمری منطقه را جمع کرده بود. فقط چند نفر آدم خوش شانس توانسته بودند که اسلحه‌هایشان را قایم کرده و از مصادره در ببرند. از میان این چند نفر، تنها کسی که می‌شد به او اعتماد کرد، خوان پرییتو بود که بهترین دوست رامون محسوب می‌شد. فقط باید می‌دیدند که خوان پرییتو فشنگ هم دارد یا نه، و اصلاً اسلحه‌اش را امانت می‌دهد.